

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

موسوی

۲۸ مارچ ۲۰۱۵

پیوند داعش و شاه دوشمشیره و سخنی چند با باشندگان * کابل

سخنی چند با باشندگان کابل - ۲ - ۲

باز هم با عرض سپاس خدمت آن عده از خوانندگان فهیم و عزیزی که ضمن صحه گذاری بر آنچه نگاشته بودم، برخی از کمبود های تایپی نوشته را نیز متذکر شده، این قلم را در ویراستاری مجدد آن، یاری نموده اند، می باید قبل از آن که بحث را با همان روالی که آغاز شده ادامه دهم، نخست به پرسش یک تن از خوانندگان گرانقدر ما که با تأسف از مدتهاست چیزی از ایشان به دست ما نرسیده، پاسخی هر چند مختصر ارائه بدارم. خلاصه سؤال ایشان چنین است: با در نظر داشت، حاکمیت مردسالارانه فئودالی با پشتوانه های دینی، بدون آن که اصل ادعای تان را در نقش زنان در جامعه دیروز افغانستان زیر سؤال ببرم، زیرا خود شاهد آن بوده ام، صمیمانه می خواهم بدانم علت چنان امری چه بوده است؟

در پاسخ به پرسش این دوست عزیز باید با تمام خضوع یادآوری نمایم که جهت یک پاسخ کامل و همه جانبه در مقطع کنونی، نه آن توان در من موجود است و نه هم از امکان آن برخوردارم، آنچه را در ذیل به مثابه پاسخ خدمت تان تقدیم می دارم، نه به معنای سخن آخر، بلکه در بهترین صورت نقطه گذاری ها و سمت نمائی ها جهت یک تحقیق همه جانبه تر و کاملتر می باشد که امید روزی کس و یا کسانی من جمله خودم، فرصت و توان آن بیابیم تا به استناد تحقیقی مشخص، بدان پاسخ ارائه بداریم. اینک با تکیه بر ضرب المثل معروف «کم ما و کرم شما» توجه تان را در زمینه خواهانم.

از نظر من علت این که چرا در بطن جامعه مرد سالار، فئودالی و آلوده به دین افغانستان، زن از چنان مقامی برخوردار بود، می تواند در نکات آتی خلاصه بگردد:

۱- تا جایی که از مطالعه تاریخ قدیم افغانستان کنونی بر می آید، گذشته از آن که در افغانستان نیز در آنگاهی که جامعه استخوانبندی «مادر تبارانه» داشت و بر مبنای رسوم مادر تبارانه اداره گردیده و منتج به نقش برانده زنها در امور اجتماعی حتا تا سطح تقدس آنها می گردید، به استناد برخی از اسنادی که حداقل از مدنیت اوستائی در زمینه وجود دارد، با آن که در آن زمان در کلیت خود جامعه با پذیرش مالکیت خصوصی و مرد سالار حتا در سطح دولت های ابتدائی قرار داشته است، باز هم زنها در درون جامعه کاملاً به عقب رانده نشده، در بسیاری از موارد به خصوص حین

تشکیل جلسات جهت حل منازعات بین تیره های مختلف، زن آریایی به مثابه بخشی از پیکره جامعه تا حدی از حقوق مساوی برخوردار و در برخی موارد حرف آخر را نیز می زده اند.

۲- جانسختی ساختار های اقتصادی - اجتماعی و بر مبنای آن ارزشهای فرهنگی و اخلاقی دوره های گذشته است که با وجود تسلط یک ساختار جدید اقتصادی- اجتماعی، باز هم به مثابه یک جهت تابع و مغلوب در بطن مناسبات حاکم و غالب به حیات خود ادامه می دهد.

هر گاه در این زمینه خواسته باشیم مثالی ارائه بداریم شاید بتوان موجودیت مالکیت اشتراکی بر مراتع، جنگلات، علفچرها، اشجار وحشی خسته دار و آبها را حتا تا امروز در کشور ما برجسته ترین نمونه آن معرفی نمود. چه همه می دانیم با آن که از ختم دوران کمون و مالکیت جمعی و اشتراکی بر وسایل تولید در افغانستان، به هزاران سال می گذرد مگر باز هم بدون استثناء به درجات متفاوت در تمام افغانستان، تا هنوز مالکیت اشتراکی قبیله ئی، قومی و منطقه ئی بر نکاتی که قبلاً در سطور بالا تذکار یافت، در بطن مناسبات مستعمره، نیمه فئودالی و نیمه مستعمره افغانستان وجود داشته است.

به همین سان جانسختی مناسبات ضد انسانی برده داری که به گواهی تاریخ، حد اقل از قرن سوم میلادی به بعد دیگر به حیث مناسبات حاکم در این خطه نبوده است و جایش را به فئودالیزم با خصوصیت متمرکز آن که بیشتر در شرق وجود داشته تا غرب، خالی نموده بود، در طی ۱۶ قرن بعدی می باشد. با آن که اسلام از موضع یک مدافع خجول و شرمنده مناسبات ضد انسانی برده داری به مثابه یک عامل بیرونی در آن نقش خاص خود را داشته است، اما در زمانی که اسلام نیز در قبال حاکمیت فئودالیزم تسلیم می شود، باز هم اینجا و آنجا تا دیرگاهی حتا تا گذشته ای که آوای بردگان و کنیزان در گوش ما طنین می انداخت، این مناسبات در افغانستان وجود داشته است.

میرهن است وقتی در یک جامعه ساختار اقتصادی- اجتماعی ظرفیت، قابلیت و جانسختی بقاء در نفس مناسبات جدید را دارا باشد، ارزشهای اخلاقی - اجتماعی برخاسته از آن مناسبات نیز در حد و اندازه های معینی، یا خود را با مناسبات جدید هماهنگ ساخته به بقای خود ادامه می دهند و یا هم در برخی موارد بدون کمترین هماهنگی و تابعیت، مستقلانه به حیات خود ادامه می دهند.

یکی از برجسته ترین نمونه های چنین طرز تفکری را در بین اقوام پشتون افغانستان، در آنچه بدان «پشتونوالی» نام گذاشته اند، می توان مشاهده نمود. سنت «پشتونوالی» که در برخی موارد حتا در تقابل آشکار با احکام اسلامی قرار دارد، به مثابه سنن و رسوم قبل از اسلام، چنان در بین مردم پشتون، ریشه دار و با اعتبار است که حتا شاهی با تدین و سلطه احمد شاه ابدالی را وادار می سازد تا آگاهانه مقابل آن سرخم نموده، فرزندش «تیمورشاه ابدالی» را که رسماً ولیعهدش نیز می باشد، وصیت به اجرای آن نماید.

تا جایی که حافظه بعد از این همه سال یاری می دهد، به استناد نوشته آقای پوپلزائی در تاریخ «تیمورشاهی» احمد شاه ابدالی از ماده نهم الی یازدهم وصیتنامه اش، به فرزندش توصیه می دارد تا در موارد نکاح مجدد زنهای بیوه و مطلقه که به اساس تمام شعب فقه اسلامی حین انتخاب همسر از آزادی کامل برخوردارند و هیچ کسی حتا ولی آنها اعم از پدر، عمو، پدرکلان و یا برادر حق ندارند تا مانع انتخاب آنها بگردند، حق را که قرآن و فقه برای زنها به رسمیت شناخته زیر پای نموده، آنها را به مثابه بخشی از مالکیت خانواده شوهر به حساب بیاورد و یا هم در مورد میراث با مخالفت صریح علیه احکام قرآن، زنها را از بردن میراث محروم اعلام بدارد، احکامی که به صورت رسمی در تمام محاکم الی فرمان امیر عبدالرحمان جلاد که شاید بتوان این فرمان را یگانه فرمان قسماً انسانی وی در تمام حیات نکبتبارش دانست، مرعی الاجراء بود.

به همین سان وقتی در عرصه بین المللی پیروزی احزاب پرولتری حزب کمونیست بلشویک شوروی و حزب کمونیست چین را در تصرف قهری قدرت سیاسی و پیروزی انقلاب در عرصه سیاسی و حتا گامهای بلندی در جهت اقتصادی - اجتماعی را در آن کشور ها می بینیم، باز هم هیچ کسی نمی تواند ادعا بدارد که ارزشهای ماقبل جامعه سوسیالیستی اعم از سرمایه داری و فئودالی و حتا برده داری به صورت مطلق در آن کشور ها خاتمه یافته است. کافیت انسانیت چنین بیندیشد تا آگاهانه مانع انقلابات فرهنگی گردیده احیای مجدد مناسبات کهن را زمینه سازی نماید.

موجودیت چنین نمونه هائی که در درون جوامع بشری کم نیست، می تواند بهترین گواه در ادعای جانسختی ارزشهای گذشته به شمار آمده، پاسخی باشد از موجودیت بقایای ارزشهای ماقبل جوامع مرد سالار در کشور ما.

۳- اگر به ساختمان جغرافیائی و افتادگی افغانستان حتا در ۱۰ کیلومتر مربع مساحت طول البلد و عرض البلد واحد و مشخصی نظر اندازیم، افتادگی اراضی چنان موقعیتی را به وجود آورده است که کتله های نفوسی ساکن در واحد های جداگانه، هریک در طی قرون، بدون کمترین تماسی با همدیگر به حیات اجتماعی - سیاسی شان ادامه، هیچ گونه تأثیر پذیری از همدیگر نداشته باشند.

شاید نورستان را بتوان بهترین نمونه چنین انزوای ناخواسته در افغانستان به شمار آورد. چه در حالی که مردمان آن دیار به رؤیت اسناد تاریخ گذشته شان به هجوم اسکندر مقدونی و ۳۳۰ قبل از میلاد می رسد، می بینیم که تغییرات اعتقادی و در نتیجه جا به جائی در برخی از ارزشهای فرهنگی آنها، آنهم به زور شمشیر به اواخر قرن ۱۹ و هجوم وحشیانه امیر عبدالرحمان جلال بر می گردد. یعنی ۲۲ قرن انزوا توأم با رشد اجتماعی - اقتصادی- فرهنگی خاص خودش.

وقتی از این منظر به قضایا نگریسته می شود، درک می گردد که در بسیاری از مناطق افغانستان، ازدواج های درون خانوادگی و حد اکثر درون تیره ئی، باعث می گردد که افراد یک محل چه بخواهند و چه نخواهند با همدیگر پیوند خونی و تباری داشته، در نتیجه یک زن اگر برای یکی خواهر است برای دیگری، عمه، خاله، مادر و یا مادر کلان می گردد. یعنی روابطی که احترام طرف مقابل را با خود همراه داشته، در دراز مدت آنهم در یک جامعه سنتی که روند تغییرات در آن کند تر از حرکت حلزون است، به یک اصل، به یک سنت و سرانجام به یک ارزش اجتماعی مبدل می گردد.

۴- حاکمیت فرهنگ مرد سالار و تصاحب مالکانه زن به مثابه بخشی از مالکیت افراد، با در نظر داشت احکام مذاهب گوناگون، یکی از دلایل دیگرست که زن به مثابه بخشی از مالکیت شخصی افراد از تعرض بیگانه صیانت می یابد. به عبارت دیگر در جامعه ای که زن به مثابه بخشی از مالکیت شخصی مرد- پدر، برادر، شوهر، اقوام دور و نزدیک و حتا تیره و قبیله شان- به شمار می رود و با در نظر داشت آن که مبنای جامعه بر اصل تقدس مالکیت خصوصی استوار است، واضح است که در چنین شرایطی، بی حرمتی به زن نه به معنای بی حرمتی به یک انسان متساوی الحقوق، بلکه به معنای بخشی از مالکیت خصوصی فرد دیگری تلقی شده، هر نوع حرمت شکنی می تواند یا به خون و یا هم با بی حرمتی متقابل یعنی رسم بد دادن و بد گرفتن، جبران بگردد.

وقتی تمام مواردی را که در بالا تذکار یافت توأم با ده ها عامل دیگری که یا در اینجا مطرح نشده اند و یا هم طرح آنها فراتر از گستره معلومات و دانش این قلم می باشد، در یک کلیت در نظر گرفته شود، دیده می شود که سوال چرائی موجودیت چنان تابوئی در قسمت زن در افغانستان وجود داشته و در حد خود، قادر شده در بطن تمام اجحافات و مظلومی که بر زن وارد می شد، اندکی از آلام و درد های آنها را اگر از بین برده نمی توانست حداقل تسکین دهد. خوانندگان عزیز!

حال که به سؤال آن خواننده فهمیم در حد بضاعت خویش جواب ارائه داشته و امید بر آن دارم تا کسان دیگری که بیش از من توانائی دارند، روشنی بیشتری بر قضیه انداخته، بر من منت گذارند، می پردازم به سؤالی که خودم در آخرین سطر قسمت قبل مطرح نمودم:

«و اما این که چرا چنین شده و چرا دیگر کسی در آن جمع پیدا نشد که دست افتاده بگیرد و یا هم به دهن چوپه های سید قطب ها، محمد قطب ها، سیاف ها، محقق ها، گلبدین ها، ربانی ها، مزاری ها، ملا عمر ها و بغدادی ها بزند؟»
با استناد به وقایعی که طی ۴ دهه اخیر صورت گرفته و به گواهی تحولات این چهار دهه این قلم را اعتقاد بر آن است که افول و نابودی بسا از ارزش های اخلاقی- اجتماعی جامعه ما به مانند سایر موارد بر می گردد، به فاجعه ۷ ثور ۱۳۵۷ و پیروزی کودتای مزدوران روس در افغانستان.

چه به همان سانی که آن فاجعه، جامعه ما را که در کلیت آن سرعت حرکتش در مقیاس زمان همان حلزونی بود، دچار شدیدترین تکان اجتماعی نه تنها در داخل کشور حتا در سطح منطقه و جهان نمود در این زمینه نیز جنایتکاران و مزدوران «خلق- پرچی» با دید کاملاً جنسی و رفع غرایز آن به زن، از یک سو خود تا آنجائی که در توان داشتند، مقام، حیثیت و آبروی زن را تا پائین ناف آن، پائین آوردند و همان اعتنائی را که مناسبات فرتوت فودالی و مرد سالار برایش قایل بود از بین بردند، بلکه به صورت غیر مستقیم با تحریک هیستری مذهبی باعث احیای عقب مانده ترین افکار مذهبی در اقصا نقاط افغانستان به خصوص در تمام روستا های کشور در تمام زمینه ها من جمله زن گردیده، آخرین سنگی را که خود در دست داشت، به شیشه تقدس زن پرتاب نمود و آن را چنان درهم شکست که اینک تبارزات آن را در کشتن فجیعانه فرخنده همه شاهدیم.

همسو و در رقابت تنگاتنگ با مزدوران روس، ارتجاع هار مذهبی در وجود احزاب و نهاد هائی که همه با پیشوند و یا پسوند «اسلامی» می خواستند و می خواهند شناخته شوند، به صورت عمده تحت تأثیر بستر و زمان پیدایش آنها در افغانستان داخل شده، وقتی در کشور های اسلام زده ای مانند ایران و پاکستان به وجود آمدند، عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین افکار منسوب به اسلام را از زباله دان تاریخ بیرون کشیده، زیر عنوان جهاد و جهاد طلبی، کوشیدند تا آن را در افغانستان بالای مردم دربند آن به خصوص زنان تطبیق بدارند.

یکی از آن موارد طرز دید مردسالارانه با تمام ابعاد آن در مورد زن بود. اینجا بود که زن از دید اسلام به مثابه ناقص العقل، شاگرد مکتب شیطان، بخشی از مالکیت مرد، محکوم به اسارت در حصار و چهار دیواری خانه، جنسی که خدا وی را فقط به غرض ارضای شهوانی مرد آفریده و در بهترین صورت به گفته علنی سیاف حین مبارزات به اصطلاح انتخاباتی، جایگاهش مادر بودن است یعنی ماشین چوپه کشی مرد، جای پایش را در درون جامعه باز نموده، طرز دید حقارت آمیز به زن و زن را به تمسخر گرفتن، وی را از فعالیت های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به دور داشتن، مستقیماً متناسب با قدرت گیری روز افزون اخوانیت در افغانستان، جایگزین طرز دید سنتی جامعه می گردد.

هرچند این دگرگونی بدون مقاومت صورت نگرفت به خصوص در همان آغاز - سال ۱۳۵۹ - وقتی یک تن از قومندانهای حزب اسلامی گلبدین در پکتیا، خواست زنی را به اتهام زنای محصنه سنگسار نماید با مقاومت شدیدی مواجه گردیده حتا به درگیری خونین بین افراد آن حزب و افراد بومی که در عین پذیرش مجازات مرگ برای آن زن، سنگسار را مخالف شأن قومی خود می دانستند، منجر و سرانجام به اخراج خونین افراد متعلق به گلبدین از آن منطقه گردید، مگر به مرور زمان چه در داخل و چه در خارج از افغانستان به خصوص کمپ های پناهندگی در پاکستان و خاک ایران، به موزات قدرت گیری اخوانیت و افکار آنها در نهاد های قدرت و یا مماثل قدرت، گذشته از تنگتر شدن زنجیر های اسارت زن، روند تحقیر و تذلیل زن هم سرعت گرفته، کار به جائی رسید که مردم افغانستان، به خصوص

مردم کابل تبارزات عملی آن را حین حاکمیت اخوانی ها در افغانستان و بعد تر خود طالب، با اشک و خون تجربه نمودند.

وقتی از ۱۴ سال قبل بدین سو، امپریالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء بر افغانستان هجوم آورده، آنچه را از رقبای داخلی و منطقه ئی آنها به سلامت مانده بود، به خاک و خون کشیدند، و از نو آنچه را خلق و پرچم زیر عنوان آزادی نسوان اما در حقیقت ترویج سیستماتیک فحشاء مد روز ساخته، نگاه ابزاری به زن و تنزل موقعیت آن تا سرحد تخلیه گاه سپرم مرد را دوباره از سر گرفتند، پر واضح است که دیگر طرز دید نسبت به زن، آن طرز دیدی باقی نمی ماند که وقتی حدود ۵۰ سال قبل نسل ما جوان و در پروسه آموزش قرار داشت، بود.

در اینجا مرد، به حیث صاحب و خدای زن، موجودی که زن فقط برای رضایت و تمتع جنسی وی به وجود آمده است، به خود حق می دهد از زن بخواهد تا در کار های مرد ها دخالت نکند، از آنجائی که ناقص العقل است و بر مبنای حکم اسلام حق ندارد، قاضی و حتا پیشنماز باشد، در هیچ امری مداخله نکند. این تفکر تنها به مرد ها محدود نشده، بلکه زنانی را نیز شامل می گردد که در کنار پائین ناف شان، ذهنیت و وجدان شان را نیز به خریداران که اکثراً مرد هستند، فروخته اند. چنانچه یکی از آن بردگان فرهنگ مرد سالار و مذهب زده، عجوزه ای است در لباس زن موسوم به «سیمین عمر».

به اساس گفته یکی از دوستان که وقت کافی دارد تا برنامه های مزخرف را هم ببیند، این زن که ادعای اسلام شناسی هم دارد و در یکی از تلویزیون های بیرون مرزی صحبت نموده به زعم آن طالب جوانی که سالها قبل صدای زن را و سوسه انگیز می دانست، با ادا و کرشمه، اجندای استمنای شبانه طالب بچه ها را فراهم می سازد، در این اواخر و به دنبال آن که به صورت مستقیم جرأت نتوانسته تا عملکرد و شرکت مستقلانه و رزمجویانه زنان شجاع و قهرمان کابل را در حین مراسم تدفین فرخنده انتقاد نموده، ماهیت زشت و رسوایش را که از لحاظ ایدئولوژیک وی نیز با قاتلان فرخنده هم هویت می باشد بیان دارد، ابراز داشته است که چرا زنان با بدعت و حرکت ضد اسلامی، تدفین فرخنده را خود به دوش گرفته اند.

این عجوزه رسوا که در آغاز به دفاع از «نیازی» خطیب مسجد وزیر اکبر خان داد سخن داده بود، با تأسف نه تنها هیچ اطلاعی از حکم اسلام و فقه اسلامی ندارد، بلکه کمترین اطلاعی از تاریخ اسلام نیز ندارد، چه در صورتی که حتا در سطح یک روضه خوان عادی، هم از تاریخ اسلام خبر می داشت، می دانست که دفن اجساد فاقد سر شهادی کربلا به وسیله زنان قبیله بنی اسد، بعد از آن که سه روز در قتلگاه کربلا مانده بودند، تا امروز نه تنها از طرف هیچ یک از فقهای شعب مختلف اسلامی مورد نقد و مذمت قرار نگرفته، بلکه هرگاه روایات امامان شیعه را سنجه قرار دهیم، آن زنان در روز قیامت، به پاس همان کاری که نموده اند، محشور با فاطمه زهرا و زینب کبری خواهند گردید.

و اما این که «تقدیس فاجعه آفرینی» و به موازات آن، هریک از مردم ما تا چه حدی در زمینه نقش داشته اند، می ماند برای قسمت بعدی، که امیدوارم آخرین قسمت بگردد.

ادامه دارد